

از مطالعه این نشریه در زمان تفیلا و فواندن توره فودداری فرمایید.

# אגדה לאגדה

שמייני עצרת

جهت حفظ قدوسیت این نشریه از دور انداختن آن فودداری فرمایید.

22 تیشری 5781

## גفتארי روشנא

ولی اگر رفتار شخص به صورتی باشد که سالی یک بار می‌آید و با توره می‌رقصد و شادی می‌کند ، این شادی فقط بیرونی خواهد بود و شادی نیست که از درون فرد سرچشمه می‌گیرد ، زیرا به این صورت شخص ، طعم شیرین توره را نمی‌چشد. وقتی فرد به آموزش توره مشغول می‌شود و برای فهم آن دقت و انرژي صرف می‌کند و زحمت می‌کشد تا مسائل توره را بفهمد ، بیشتر به خاطر توره شاد می‌شود و خد-اوند را شکر می‌کند که پروردگار خالق توره را به ما داده است و گر نه بدون توره ، ما در فلاکت خود گייج و گم بودیم.

زیرا تمام مادیات این دنیا گذرا هستند و به راحتی از دست انسان می‌روند و چندی بعد از خرید موردی از مادیات دنیا ، دیگر آن مورد شور و شوقی در وی ایجاد نمی‌کند و به پوچی آن مورد پی می‌برد و درک می‌نماید هوسهای این دنیا هیچ هستند.

ولی شخصی که به آموزش توره مشغول می‌شود و برای فهم مسئله‌ای از گمارا یا درک یک هلاخا و یا یادگیری موضوعی در توره زحمت می‌کشد ، پس از فهم آن مورد ، مملو از شادی درونی می‌شود ، شادی که قابل وصف نیست و نمی‌توان آن را با موارد مادی این دنیا مقایسه نمود ، بلکه فقط باید آن را احساس کرد تا فهمید در مورد چه نوع شادی صحبت می‌شود.

از خد-اوند تقاضا داریم تا ما نیز مزکی شویم طعم شیرینی توره را چشیده و برای ما ، سخنان توره از عسل و شهد نیز شیرین‌تر باشند.

شبات این هفته مصادف با روز شمینی عصرت یا همان روز سیمخا توره می‌باشد. میدراش در مورد این روز توضیح می‌دهد و می‌فرماید در طول هفت روز موعد سوکا ، قوم یيسرائل هفتاد گاو در برابر هفتاد قوم دنیا قربانی می‌کنند و به همین جهت خد-اوند از قوم یيسرائل درخواست می‌کند یک روز دیگر نیز با خد-اوند جشن بگیرند چون برای خد-اوند سخت است از قوم یيسرائل جدا گردد.

بنا به گفته این میدراش ، در این روز ما با خد-اوند تنها بوده و با خد-اوند و با توره شاد هستیم و هر چقدر شادی ما با خد-اوند و توره بیشتر باشد ، موانع بیشتری بین خود و خد-اوند را برمی‌داریم.

باید دانست هر چقدر فرد زمان بیشتری برای آموزش توره کنار بگذارد تا در طول سال بیشتر مشغول آموزش توره شود ، بیشتر به شادی واقعی توره نزدیک می‌شود. زیرا فقط توره را در آغوش گرفتن و رقصیدن با آن کافی نیست ، بلکه باید خود توره را نیز وارد روال زندگی روزمره نمود ، بدین صورت که روزانه زمانی دائمی برای آموزش توره معین کرده و اگر به این صورت رفتار کنیم ، توره باعث شادی ما می‌شود ، هم چنان که داوید هملخ در کتاب تهیلیم می‌فرماید: "میصواهای خد-اوند راست هستند و باعث شادی دل می‌شوند".

## فامیل پادشاه

کار می‌کرد ، لازم بود در این وقت شب به کارخانه برود و به پوستها رسیدگی نماید.

شب دیر وقت بود و برف تمام شهر مسکو را در بر گرفته بود. همه مردم شهر در خواب بودند. ولی گریگوری که در یک کارخانه پوست

اگر در کیفیت و کمیت مطالب این نشریه (آی ، پیشنهاد و یا سوالی در امور هلافا و زندگی روزمره دارید از اتمام لطف

خود به ما دریغ ننمایید. 6. 50465 16107111 پست الکترونیکی [davidsbeam@gmail.com](mailto:davidsbeam@gmail.com)

پلیس دومی گفت: "ولی نباید ریسک کنیم، او با اعتماد به نفس زیادی گفت که فامیل سزار است و ممکن است که راست می‌گوید. اگر واقعاً فامیل سزار باشد، ما مجازات خواهیم شد، پس نباید ریسک کرد، حتی یک درصد".

پلیسها دیگر گریگوری را کتک نزدند و او را نکشانند و با لحنی نیمه مؤدبانه به او گفتند: "همراه ما به اداره پلیس بیا و در آنجا معلوم خواهد شد که آیا واقعاً پسر عمومی سزار هستی یا خیر. ولی این را بدان اگر دروغ گفته باشی، این دروغ به قیمت جانت تمام خواهد شد." و سپس گریگوری را به کالسکه پلیس سوار کردند و به طرف ایستگاه پلیس به راه افتادند.

ترس تمام بدن گریگوری را در بر گرفته بود. اسبها با سرعت به ایستگاه پلیس نزدیک می‌شدند و گریگوری نمی‌دانست چکار کند. آنها به ایستگاه پلیس رسیدند و گریگوری را از کالسکه پیاده کردند و در یکی از اتاقهای ایستگاه پلیس او را زندانی کردند. گریگوری روی صندلی چوبی نشست و از فرط خستگی و کتکهای که خورده بود خوابش برد.

صبح که شد، آفتاب بر گریگوری تابید و او از خواب بیدار شد. ابتدا نفهمید کجا است، ولی پس از چند لحظه، تمام وقایع شب گذشته را به یاد آورد و عرق سردی بر تمام بدن او نشست. او در فکر فرو رفت که چگونه خود را از این مخصصه خلاص نماید.

ساعتی نگذشت که رئیس ایستگاه پلیس به اتاق گریگوری آمد و با عصبانیت گفت:

"تو همان شخص پروویی هستی که خود را به عنوان فامیل و پسر عمومی سزار معرفی کردی؟"

گریگوری با ترس لرز زیادی سر خود را تکان داد و گفت: "بله".

رئیس پلیس با عصبانیت بیشتر گفت:

"حال ما می‌دانیم که تو دروغ گفتی و هیچ شکی نیست هیچ رابطه فامیلی بین تو و سزار وجود ندارد. مجازات این دروغ، مرگ است و اگر دست من بود، همین الان آنقدر گلویت را می‌فشردم که بمیری. ولی نمی‌دانم چرا قبل از انجام مجازات، سزار می‌خواهد با تو ملاقات کند و ببیند چه کسی جرأت کرده خود را به عنوان فامیل او جا بزند".

گریگوری که رنگ به چهره‌اش مانده بود، با لرز و لکنت زبان گفت: "س س سزار می‌خواهد مرا ببیند؟"

رئیس پلیس با پوزخند گفت:

"حتماً خود سزار می‌خواهد سرت را از تنت جدا کند".

رئیس پلیس این را گفت، بلند خندید و دستور داد تا گریگوری را سوار کالسکه کنند و به نزد سزار ببرند.

سرما و بی‌حوصلگی باعث شدند قبل از رفتن به کارخانه، گریگوری به یکی از مغازه‌های عرق‌فروشی برود و با یک لیوان وودکا، بدن خود را گرم کند. گریگوری معتاد به الکل نبود، ولی گاهی کمی وودکا می‌نوشید تا سرحال بیاید و یا بدن خود را در سرمای سخت روسیه گرم کند.

گریگوری راه خود را کج کرد و در برف زیاد، راه خود را به یکی از مغازه‌های عرق‌فروشی خیابان اصلی عوض کرد. او نگاهی به مغازه‌های پر زرق و برق اطراف انداخت که ناگهان کالسکه پلیس روسیه در مقابل او سبز شد. گریگوری که از پلیس خوشش نمی‌آمد، راه خود را کج کرد، ولی دو پلیس داخل کالسکه متوجه او شدند و فوراً به طرف او دویدند. گریگوری سعی کرد فرار کند، ولی آن دو پلیس وی را به باد کتک گرفتند و به او گفتند:

"در این وقت شب در خیابان چکار می‌کنی؟ چرا به این مغازه گرانقیمت چپ نگاه می‌کردی؟ حتماً قصد دزدی داری، و اگر نه، با دیدن ما راه خود را کج نمی‌کردی!"

در بین کتکها و ضربه‌ها، گریگوری داد می‌زد:

"من دزد نیستم، من فقط می‌خواستم وودکا بنوشم".

ولی پلیسها کتک زدن را ادامه می‌دادند و گفتند:

"پس چرا با دیدن ما قصد فرار داشتی؟!"

گریگوری که دیگر تحمل کتک خوردن را نداشت به فکر راه چاره‌ای افتاد. ناگاه فکری به مغزش خطور کرد و گفت: "آیا شما می‌دانید من که هستم؟"

یکی از پلیسها با نیشخند گفت:

"حتماً یک دزد هستی، یک دزد تازه‌کار دست و پا چلفتی، کی می‌خواستی باشی؟ اگر کسی بودی که الان و در این وقت شب برای دزدی پرسه نمی‌زدی".

گریگوری امید خود را از دست نداد و با لحن جدی گفت: "پس شما نمی‌دانید من که هستم".

یکی از پلیسها با پوزخند گفت:

"خوب بگو ببینیم که هستی؟"

گریگوری گفت: "من پسر عمومی سزار نیکولا هستم!"

آن دو پلیس با ناباوری به یکدیگر نگاه کردند و از یکدیگر پرسیدند: "آیا ممکن است که این آدم که در این وقت شب در خیابانها پرسه می‌زند، واقعاً فامیل و پسر عمومی سزار باشد؟"

آن یکی گفت: "فکر نکنم، قیافه‌اش به مانند دزدها است و حتماً برای دزدی به این خیابان آمده".

پلیس اولی گفت: "راست می‌گویی، لباسهایش هم به اشراف نمی‌خورد و وقتی ما را دید، می‌خواست فرار کند".

آزاد خواهی شد ، زیرا که به قدرت من ایمان داری و می‌دانی تنها ذکر قدرت من باعث ترس و بازدارندگی دیگران می‌شود. به همین خاطر من تو را آزاد می‌کنم. ولی حواست باشد دوباره خود را در چنین مخصصه‌ای نیندازی”.

گریگوری متعجب بود و فهمید چگونه از طناب دار نجات پیدا کرد. به سزار تعظیم کرد و از دربار خارج شد و به زندگی قبلی ، جدید خود بازگشت.

از روش هشانا تا امروز ما همواره خد-اوند را پادشاه صدا کردیم ، پادشاهی که هم قادر مطلق است و هم پدر ما است و از این رو ، از خد-اوند درخواست کردیم زندگی خوبی به ما اعطا کند و درخواستهای ما را انجام دهد. حال این دیگر وابسته به خود ما است! اگر رفتار ما به گونه‌ای باشد که واقعاً خد-اوند پادشاه است و دستورات او را باید انجام داد و خد-اوند پدر ما است و احترام او واجب است ، پس باید به حرف پدر باید گوش داد ، خد-اوند نیز با ما چنین رفتاری خواهد داشت و علاوه بر رفع تمام مشکلات ، به تمام درخواستهای ما نیز پاسخ می‌دهد ، فقط باید رفتار ما با خد-اوند به مانند رفتار شخص با پدر خود و آقای خود باشد.

گریگوری بر خود می‌لرزید ، او به یاد همسر و فرزندان خود افتاد و خود را سرزنش می‌کرد که ”چرا این کار را کردم؟! چرا چنین دروغی گفتم که به این راحتی می‌توان به حقیقت آن پی برد؟! بهتر بود کتکها را تحمل می‌کردم و سپس آزاد می‌شدم ، حال با این دروغ سر خود را به باد دادم. حال چه شخصی روزی و مخارج همسر و فرزندانم را تأمین خواهد کرد؟!“

گریگوری در این فکرها غوطه‌ور بود که کالسکه ایستاد. دو پلیس قوی هیکل گریگوری را از کالسکه پایین کشیدند و به قصر سزار بردند. دربهای چوبی عظیم باز شد و گریگوری در مقابل سزار قرار گرفت. سزار با لحنی جدی از او پرسید: ”آیا این تو هستی که خود را به عنوان فامیل من معرفی کردی؟“.

تمام بدن گریگوری می‌لرزید و او به سختی سر خود را به عنوان علامت بله تکان داد. گریگوری سعی کرد تا چیزی بگوید و از خود دفاع کند ، ولی از شدت ترس زبان او بند آمده بود.

سزار در ادامه گفت: ”وقتی شنیدم چنین کاری کردی خیلی عصبانی شدم ، ولی پس از چند دقیقه تفکر ، دریافتم تو ارزش و احترام زیادی برای تاج سلطنتی قائل هستی و مطمئن بودی تنها با ذکر نام من

## شادی بیشتر با آموزش توراه بیشتر

صاحب گاو که متعجب شده بود و معنی این رفتار را نمی‌فهمید ، پرسید: ”مگر چه اتفاقی افتاده؟“

مزرعه‌دار گفت: ”من هر چقدر سعی کردم گاو را بدوشم ، فقط چند قطره شیر از او بیرون آمد“.

صاحب گاو کمی فکر کرد و گفت: ”بگو ببینم ، به گاو آب و غذا دادی؟“

مزرعه‌دار گفت: ”خیر ، چه ربطی دارد؟“

صاحب گاو گفت: ”چه توقعی از این گاو داری؟ این همه راه را از ده بالا تا ده پایین راه رفته ، حال تو انتظار داری که بدون خوردن ، نوشیدن و استراحت کردن به تو شیر بدهد؟! به خانه برو و به او غذا و آب بده ، اگر باز هم شیر نداد ، بیا و پول خود را پس بگیر“.

حال شخصی که در تمام طول سال مشغول آموزش توراه نمی‌شود و درکی از ارزش و موضوعات توراه ندارد ، نمی‌تواند توقع داشته باشد در روز سیمخا توراه به خاطر توراه شاد باشد. از همین الان باید روزانه و به طور مداوم مشغول آموزش توراه شد و به این صورت ، در سال آینده ، با دست پر به روز سیمخا توراه می‌آییم و هر چه بیشتر مشغول آموزش توراه شویم ، شادی ما در روز سیمخا توراه بیشتر خواهد بود.

هر ساله در روز سیمخا توراه ، افرادی هستند که می‌گویند: ”ما شادی مخصوصی نسبت به توراه احساس نمی‌کنیم و نمی‌دانیم برای چه باید در این روز شادی کرد و کلاً برای شادی در این روز چکار باید کرد؟“

پاسخ این سؤال را می‌توان با آوردن مثالی از همگید از دوبنا روحش شاد توضیح داد:

یک روز گاو شیرده یکی از مزرعه‌داران مُرد و صاحب مزرعه به ده بالایی رفت تا یک گاو بخرد. او بین گاو فروشها چرخید و در آخر گاو را انتخاب کرد ، قیمت را با صاحب گاو تعیین کرد ، پول گاو را پرداخت و گاو را به ده پایین برد. وقتی آن شخص به مزرعه خود رسید ، گاو خود را به طویله برد و سعی نمود که او را بدوشد ، ولی هر چه سعی کرد ، بیش از چند قطره شیر خارج نشد. مزرعه‌دار ناراحت و عصبانی زیر لب زمزمه کرد:

”ای دزدان کثیف ، با وجود پول زیادی که از من گرفتند ، گاو بد به من فروختند ، فردا اول صبح به ده بالا می‌روم و تکلیف خود را روشن می‌کنم“.

فردا صبح ، مزرعه‌دار به ده بالا رفت ، به نزد شخصی که گاو را از او خریده بود رفت و با عصبانیت گفت: ”کلاه‌بردار ، چرا به من دروغ گفتی؟“

## הלאה שמחת תורה

بود و با وجود اینکه پادشاه و رئیس سنهدרין بود علاقه و احترام خود را به תורה ابراز نمود.

1. بر طبق یک نظریه اخلاقی آغاز سال יְהוּדִי نه در ראש השנה بلکه در اول ماه חשוון می‌باشد. از لحاظ تقویم عبری اول ماه תשרי، اول سال محسوب می‌گردد که خد-اوند در آن روز اعمال تمام انسانها را بررسی و قضاوت می‌نماید و با توجه به تغییر رفتار و توبه هر شخص، او را در دفتر حیات، موفقیت و برکت ثبت می‌نماید. همگی در ایام סליחות و ימים נוראים تلاش می‌کنیم تا عادات ناپسند خود را تشخیص داده و اصلاح نماییم و در برابر خد-اوند متعهد می‌شویم تا اشتباهات گذشته را تکرار ننماییم. نکته جالب اینجا است که در ماه תשרי به دلیل سرگرم بودن به مراسم ראש השנה، סליחות، روز כיפור، מועד سوکا، שמייני עצרת و שמחת תורה نمی‌توان عملاً پایبندی خود را به توبه و تعهدات مربوطه نشان داد. با شروع ماه חשוון و بازگشت به جریان عادی زندگی و برخوردهای روزمره است که می‌توان به طور عملی نشان داد تا چه حد به آنچه در طول ایام ترسناک داوری و قضاوت بر خود قبول کرده‌ایم، وفادار هستیم.

2. اگر هنگام סליחות به خد-اوند قول داده‌ایم که دیگر در حضور او عصبانی نشویم، یا اگر در لحظه درک پیغام هشداردهنده شوفار به پدر مهربان خود قول داده‌ایم همه اطرافیان را در دل خود احترام بگذاریم یعنی به جای نقایص دیگران، تنها نکات مثبت آنان را در دل خود برجسته نگاه داریم، یا اگر هنگام تفیילי דלילה و لحظات بسته شدن دروازه‌های آسمان با اشک خود به خد-اوند قول داده‌ایم تا رضایت او را به دست آورده و در مجامع آموزش תורה شرکت نماییم، اکنون با سپری شدن ماه תשרי و هیاهوی اعیاد، سال جدید را در عمل آغاز می‌کنیم و هر شخصی که حتی یک قدم از خود مایه بگذارد تا به حقیقت زندگی نزدیک شود از جانب שמייים دروازه‌های کمک و یاری را به روی او می‌گشایند چنانچه گفته شده است: "הבא לטהר מסייעין בידו" - شخصی که تلاش می‌کند به قدوسیت برسد، از آسمان به او کمک می‌کنند.

3. שנה טובה ומתוקה

4. روز هشتم مועד سوکا روز שמייני עצרת خوانده می‌شود و یک جشن مجزا از مועד سوکا است به همین سبب در تفیילי לחש و همچنین در متن קידוש به جای ביום חג הסוכות הזה، باید ביום שמייני חג עצרת הזה بگوییم.

5. در ארץ ישראל روز שמייני עצרת همان روز שמחת תורה نیز می‌باشد که יום טוב محسوب می‌شود بنابراین مانند שבת، کار کردن ممنوع است و در خارج از ארץ فردای שמייני עצרת نیز יום טוב می‌باشد که به آن روز שמייני עצרת یا שמחת תורה گفته می‌شود. کار کردن در روز שמחת תורה نیز ممنوع است.

6. در שמחת תורה پس از تفیילי לרבית هفت بار، دور ספר תורה می‌گردیم (הקפה) و در شادی תורה به رقص و پایکوبی می‌پردازیم. با وجود اینکه در شبات و יום טוב رقصیدن و دست زدن (برای سفارادیها) ممنوع است اما در שמחת תורה به احترام آموزشهای با ارزش תורה، رقص و شادمانی مجاز و حتی میصوا می‌باشد. اما سبکسری در شادی תורה جایگاهی ندارد.

7. در יום טוב و شبات، نواختن آلات موسیقی و حتی استفاده از ضبطصوت و نظایر آن حتی برای شادی תורה ممنوع است اما می‌توان با سرودها و اشعار مخصوص در شادی תורה شرکت نمود. البته پس از לרבית מוצאי חג و خاتمه יום טוב می‌توان از آلات موسیقی و سایر امکانات صوتی برای شادی جماعت در جشن خاتمه قرائت سالانه תורה استفاده نمود.

8. رسم است در שמחת תורה پس از تفیילי מוסף و מנחה و حتی پس از לרבית מוצאי חג نیز مراسم هفت بار چرخش به دور תורה (הקפות) را تکرار نماییم و هر بار به رقص، سرود و شادی می‌پردازیم و هر فردی از ישראל تلاش نماید تا جایی که می‌تواند در شادی תורה، شادمانی نماید چنان که در מדברש آمده דוד המלך با تمام احساسات و توان خود مقابل جایگاه תורה به شادمانی و رقص پرداخت، چرا که با فراگیری منظم תורה و درک سعادت نهفته در نامه 1- لهی، به درجه عشق خد-ا و بندگی بی‌چون و چرای او رسیده